



یادداشت

جرایم فرهنگی و نمایشگاه!

نمی‌شود این روزها از نمایشگاه کتاب ننوشت، حتی در صفحه‌ای که کارش پرداختن به حوادث باشد. راستش را بخواید اتفاقاً میان صفحه حوادث و نمایشگاه کتاب رابطه مستقیمی برقرار است! باور نمی‌کنید؟ اندکی به این چند نکته فکر کنید تا درباره‌اش با هم گپ بزنیم. همه ساله با برگزاری نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران بیش از ۲ هزار ناشر در یک محل کتابهای خود را عرضه می‌کنند. این کتابها گاه نفیس و گاه باارزش محتوایی فوق‌العاده قیمت‌گرافی پشت جلد دارند؛ البته با معیار جیب طبقه متوسط فعلی ایران.

با این توضیح و در شرایطی که سال‌نهارا قوی کپی‌وار گرفته داده‌اند و هر روز هجوم میلیونها شهروند تهرانی و یا به طور عام ایرانی را از فضایی اندک شاهدیم فرصت مغتنمی است که بشود از این گالری فرهنگی سواستفاده هم کرد!

سرفت کتاب واقعه تلخی است. یک سرفت از نوع فرهنگی، گاهی ناراحت‌کننده است. زیرا تو شاهدی می‌بینی که خواستار یک کتاب آفت‌رزنانه مالی ندارد تا بهای پشت جلد آن را بپردازد و به همین دلیل هم سوادیسرتش را در سری می‌پرواند.

گاهی تلخ ترهم می‌شود و آن هنگامی است که می‌بینی سارقان - و نه کتابخوانان بی‌پول - هم در این زمینه فعالیتند و به این محصول فرهنگی هم رحم نمی‌کنند چرا که قیمت یک جلد کتاب نفیس گاه تا بالای ۳۰۰ هزار تومان هم رسیده است پس کاسبی بدی برای این سارقان حرفه‌ای نیست!

اما گذشته از سرفت‌های فرهنگی یک سری مسائل دیگری هم هست که نمایشگاه را به حادثه و ماجراهایی حوادتی پیوند زده است.

همواره تردد و تجمع و دو عامل تشدیدکننده بسترهای وقوع جرم است. می‌پرسید چگونه؟ خوب وقتی ببینید ده‌ها هزار نفر از هر سو به طرف نمایشگاه در راه‌انداز می‌شوند خرید کتاب نیامده باشند برای یکساعتی با تفریح‌جستار می‌شوند و این مجموعه می‌تواند بستر مناسبی برای پولشانی باشد! باور کنید قصد بدی نداریم. فقط یک هشدار است. ببینید همه آن آدم‌ها یا پول می‌آورند یا پول می‌برند! بنابراین احتمال تغییر تاکتیک قایبان بسیار بالاست.

پس اگر به این نکته‌ها دقت دارید به مسائل دیگری هم فکر کنید. ببینید، گرفتن یک نفر در فروشگاه ساندویچ، آب معدنی، نوشیدنی گرم و سرد چندین سوده است. خوب کسی که موقوف به گرفتن چنین غرقه‌ای می‌شود بعد از طول طول هم بی‌نصواند فروشی اینچنین نقد و برچرخه و آنچه بکند. پس مطمئن باشید برای گرفتن غرقه در نمایشگاه آن هم از نوع خوراک‌های سالمی نمی‌توان دست به کار شد و به‌عیند نیست اگر کسی ماقابلی هم در کار باشد. زانمان لال زانمان لال فکر بد بکنید ولی شاید قیمت هر غرقه سالیانه سربیه باقیمانده بکشد.

خلاصه سبد اول حوادتی را قبیل درگیری‌هایی ناشی از ترفیق و شلوغی به این مسائل هم فکر کنید.

اتفاق

کادی حویین

سور و باج‌خشی در نورآباد فارس بر سر اختلافات جزئی به زور و خرد انجامید. همیشه هوشی و جشن آن تیغ دولبه بوده است. چشم و موشی، خوسته‌هایی تا جابجا همواره عروس و داماد را کنج دیوار قرار داده و سیبل حملات کرده است.

این اتفاق هم با ریش سفیدی و خواهش التماس حل نشد و کار به شلیک ۵ گریه‌ای به وسیله پلیس در محل عروسی کشید. پلیس همچنین مجبور شد برای خاتمه دعوا ۶ نفر از عاملان زد و خورد در عروسی را بازداشت کند. خلاصه عروس و داماد شب‌خونک به جای آن که با یک خندان روانه خانه بخت شوند با چشم گریان راهی شدند.

دایی کنسی

در قتل‌های خانوادگی کار به قتل‌هایی هم کشیده شد. تا پیش از این نسبت‌های خانوادگی چند رسته تخصصی قتل ساخته شده بود که فرزندکشی، پدرکشی، مادرکشی، برادرکشی و خواهرکشی را شامل می‌شد! حالا یک رسته تخصصی دیگر هم به دایه‌کشی، پاید اختصاص پیدا کرده است. در مشهد دایی ۲۳ ساله خود را با جسمی نوک تیز به قتل رساند. ۲ ساله را در حالی دستگیر نمودند که وی پس از فرار از صحنه جرم نتوانسته بود کشته‌خون اود خود را بشوید. این منجم به قتل در عروسی تهران نیز کشته خود را در کتاب قتل کشته است. دایه‌ای ام از تهران به مشهد آمده بود و بر اثر اختلافی که با هم‌بند کردیم با او درگیر شده و با جسمی نوک تیز او را به قتل رسانده!

تجدید در این باره در پلیس آگاهی مشهد همچنان ادامه دارد.

غیرت باید کاتال قاتل باشد

این غیرت که حسن خوبی است و هم چسبندگی است. اگر یکی از اقربان، نبود خواجه استگ هم بر وی سنگ جاری نمی‌ماند. اما بهای جان غیرت را کاتالیزور کرده و از مجاری قانونی به این پایت‌داد تا مال مجاری محاکمه سرتی نشود که در ششم ۷۱ به جرم قتل مقابل قاضی عزیزمتوفی قرار گرفت.

عزیز، ۳۲ ساله است متهم است جوانی را به قتل رسانده که اتفاقاً به اشتباه هم با او درگیر شده است. ماجرا از این قرار بوده که عزیز، متوجه شد دست‌های جوانی برای فرار پاره شده و وقتی پاره‌ها را در محلی بی‌پرواز با فرد مزاحم می‌شود به اشتباه جوان دیگری را به قتل می‌رساند. حال اگر همین آقای عزیز، به هنگام اقدام خودتوانت‌آمیز اندکی تأمل کرده بود به جای خودکشی منسول به قاضی قانونی می‌شد کار هدیه‌گرم و محرمه قصاص نمی‌کشید.



بردا یا رسطو

می‌گویند «ترس» برابر «ترگ» است. بی‌شک این جمله را باور می‌کنید چرا که هر کدام از ما دست کم برای یک بار هم که شده با ترس دست و پنجه نرم کرده‌ایم. شاید بگویید این دست و پنجه نرم کردن کار هر روزمان شده بویژه در شرایط ناپایداری که هر کدامان به سبب بی‌ثباتی در شمل و نظایر آن تحملش می‌کنیم.

«ترس از تنبیه»، «ترس از آسیب»، «ترس از کاستی»، «ترس از ناشناخته‌ها» و... و خلاصه هر آنچه که دل ما را خالی کند. اما بنیاید کسی جدی‌تر درباره‌ترس و موضوع صفحه ماجرا صحبت کنیم. هوا رفته‌رفته در حال گرم شدن است و با این وضع می‌توانیم سه - چهارسال قبل همین موقع را به یاد بیاوریم که تازه تکنولوژی موبایل‌های دوربین‌دار وارد کشورمان شده بود و غوغایی به پا کرده بود. نه، نه، نه! صبر کنید فرار نیست راجع به موبایل‌های دوربین‌دار و مسائل آن صحبت کنیم.

می‌خواهیم مثالی بزنیم تا بلکه حکایت ترس و صفحه ماجرا در این آخر هفته اردیبهشت ماهی بیشتر لمس کنید. این موقع کار واسطه‌های قاچاق و باندهای برهکار این بود که با موبایل دوربین‌دار از استخرهای زنانه و در حالی که هنوز بسیاری از مردم ورود این نوع تلفن همراه را تجربه نکرده بودند از غفلت آنها استفاده کرده و در محیط استخر از آدم‌های او همه‌جا بی‌خبر عکس بگیرند.

پس از این کار برخی قربانیان تهدید می‌شدند که اگر با واسطه‌های هم‌کاری نکند عکس آنها به خانواده و یا شوهرانشان تحویل می‌شود و این «بروبروی» می‌تواند به قیمت گزافی تمام شود. بعضی قربانیان هم از ترس این اتفاق فراموش می‌کردند که این وضع خیلی ساده‌تر از آنچه فکر کنند قابل حل است. در استخر که به جز زنان کس دیگری حضور نیافته پس آنها مرتکب عمل خلافی نشده بودند. جز این که یک عده آدم‌ها راحت به دنبال صید طعمه آنها را بشکار می‌روند. خلاصه این که عده‌ای از ترس ترس به خواسته واسطه‌های قاچاق زنان می‌دادند و بی‌آن که بدانند سر از کجاآباد درمی‌آورند.

هفته‌ای که گذشت دوباره این خاطره تداومی شد. آن هم با انتشار یک خبر به وسیله خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا).

خبر مربوط به ربودن دختری ۱۴ ساله در سمنان بود. دو جوان پس از شناسایی دختر مورد نظر او را تهدید کرده بودند که عکس‌هایی از او دارند و...

بدین ترتیب جنایت شکل گرفته بود. دخترک ابتدا شناسایی شده بود کسی که اینگونه او را در خیابان شهیدی تهدید به انجام کشته‌شد که اگر همکاری نکند عکس‌ها را روی اینترنت نشر می‌کنیم و یکسری از آنها را هم تحویل خانواده‌اش می‌دهیم.

دخترک که ترس از بروبروی تمام وجودش را فرا گرفته

گرفتار ترس نشوید

احساسی که بستر ساز جرم می‌شود

بود سوار خورد و در دقایقی بعد فیهید این فقط حربه‌ای بوده برای کشاندن او به مکانی خلوت برای آزار و اذیت.

«ابرو» و «حجیت» همواره دو عاملی بوده که با سواستفاده از بزرگنار و اخاذان توانسته اند چرخ مقاصد خود را بچرخانند.

در امروزه‌های دنیای ترس ارزش آبروی افراد برابر با خون آنان قرار دارد و همین نشان می‌دهد که تا چه حد انگیزه حفظ آبروی می‌تواند افراد را به مخاطره اندازد.

وقتی می‌گویند «آب رفته» به جوی بازی نمی‌گردد، هر کسی تمام تلاشش را می‌کند تا مبادا بی‌سبب و بی‌دلیل مضحکه‌عام و خاص شود!

پس در واقع به‌طور تغییر یابد و فرد یا خود مرتکب جرم شود یا قربانی آن.

وقتی خبرهای حوادث را مرور می‌کنیم از این دست بسیار می‌شویم که فردی از ترس، ترس از بروبروی، ترس از گاه خشنه‌دار شدن حیثیت دست به بهانه‌های زده که گاه

داغه آن تا وقوع جرم توسعه یافته است.

گاهی هم این ترس چنان بر زندگی افراد سایه افکنده که مانع ادامه روند معمول آن شده است.

مثلاً همین چند ماه قبل دادگاه خانواده شاهد ماجرای عیبی بود. دختری از ترس تکرار زندگی ناموفق مادرش، خودش به طلاق توافقی پناه برد. ششم ۲۴۵ دادگاه خانواده زندگی را همسرش سرافک‌بار دلیل یادآوری تجربه زندگی ناموفق مادر چنین راه حلی را برگزید.

چندی پیش دانشمندان آمریکایی ژنی را در انسان کشف کردند که میزان ترس را کنترل می‌کند. محققان که نتیجه تحقیقات خود را در کتاب سالانه آکادمی آمریکا منتشر کردند این ژن را (neuroD1) نامگذاری کردند.

بر اساس این تحقیق احساس ترس، ناخودآگاه از یک نسل به نسل بعد به ارث می‌رسد و بعد در حافظه یا ضمیر ناخودآگاه ثبت می‌شود. این احساس (یعنی احساس ترس) نتیجه تجربیاتی است که در طول تاریخ تکامل به آن‌ها آموخته

است برای بقا و ادامه حیات چه زمانی باید احساس خطر کنند، چگونه فرار و یا در چه شرایطی مخفی بکنند یا اوضاع باید بازگردید به همان جمله قدیمی خودمان که می‌گفت: ترس برادر، مرگ است.

واقعت اینجاست که اگر شهروندان احساس امنیت و اطمینان به یکدیگر داشته باشند در مواقع بروز خطرات مختلف با یکدیگر فرار و یا در چه شرایطی مخفی بکنند یا اوضاع باید بازگردید به همان جمله قدیمی خودمان که می‌گفت: ترس برادر، مرگ است.

واقعت اینجاست که اگر شهروندان احساس امنیت و اطمینان به یکدیگر داشته باشند در مواقع بروز خطرات مختلف با یکدیگر فرار و یا در چه شرایطی مخفی بکنند یا اوضاع باید بازگردید به همان جمله قدیمی خودمان که می‌گفت: ترس برادر، مرگ است.

واقعت اینجاست که اگر شهروندان احساس امنیت و اطمینان به یکدیگر داشته باشند در مواقع بروز خطرات مختلف با یکدیگر فرار و یا در چه شرایطی مخفی بکنند یا اوضاع باید بازگردید به همان جمله قدیمی خودمان که می‌گفت: ترس برادر، مرگ است.

گزارش - قصه‌ای از دادگاه خانواده



در جستجوی آرامش از دست رفته

است و هم زخم، جلوی مادرم هم این را می‌گوید. من نمی‌توانم تحمل کنم. به مادرم گفتم چرا نمی‌خواهی تحمل کنی؟ این آدم از زشتی‌ها را ندارد. تا کی می‌خواهی همچو هیولای از تحمل کنی و جلوی همه تحقیر شو؟ چرا همیشه باید با چشم گریان از خانه فامیل برگردی؟

تقدیر با مادرم صحبت کردم تا راضی شد باید اینجا مهربانه‌تر از اجرا بگذارد. پدرم آدم پول دوستی است. این چند سال هم وضعش خوب شده که سراغ زن دیگری رفته است. من هم می‌خواهم حق مادرم را ازش بگیرم. وقتی مهربانه را نمی‌داری به کارش دارم و نه برامیان مهم است که چه می‌کنی. یک سال است با پدرم فحقم. نه برایش غذا می‌پزم، نه لباسهایش را می‌شویم. این یک سال هرچند خوبها، خودمان می‌رویم. بدون اینکه به او بگویم. در واقع یک سال است جدا زندگی می‌کنیم. اما ظاهراً یک خانواده هستیم و زیر یک سقف. همین زیر یک سقف بودن مشکل من است؛ یک سال است هیچ کاری برای زندگی ما نکرده‌ام. قبلاً کارهای حسابداری می‌رقم، اما فعلاً تعطیل کرده‌ام تا تکلیف مادرم روشن شود. من نمی‌توانم مادرم را تنها بگذارم و بیرون بروم. بیرون که هستم، مدام دلشوره دارم. نگارم که نکند اتفاقی بیفتد. نکند پدرم بدویاد خانه و حرفی بزند. نمی‌دانم چه جنس بدی است این دلشوره‌دانی. زندگی‌ات را نابود می‌کند. خیلی زود زندگی کردن را فراموش می‌کنی. هر کاری که بخوایم انجام هم، ذهن

دلم بیستم مادرم است. نگران تنهایی‌اش هستم. همه اینها به این دلیل است که هنوز با پدرم یک سقف هستیم. من این خانواده را این پدر را نمی‌خواهم. نمی‌خواهم سایه‌های سری داشته باشم که باعث شرمندگی و دلشوره‌دانی است. اگر مادرم جدا شود، با خیال راحت می‌توانم کار کنم. ترسناک ندارم از کار و سختی‌های زندگی. الان هم مشکل مالی دارم، چون پدرم نه اجازه خانه‌ها می‌دهد، نه پولی به ما. حالا هم زندگی راحتی نداریم که بتدریج از جدا شدن مجبور باشم. صبح تا شب کار می‌کنم تا خرج زندگی را درآورم. مشکل مالی را جدایی مادرم، وقتی بنوانم با آرامش زیر یک سقف بنشینیم و دعا کنیم که «کاش بابا اشتباید».

این حس را تجربه کردی؟ حسن بدی است. تقدیر بد است که دعا می‌کنم هیچ کس تجربه‌اش نکند. نمی‌خواهم دیگران هم خاطراتی شبیه خاطرات من داشته باشند.

یکه می‌بینی این‌ها به از اینقدر سریع بالا و پایین می‌روم، به خاطر این است که نمی‌خواهم روزم هر چیز تمام شود. می‌خواهم زودتر یک زندگی عادی داشته باشم و این گرانی‌ها هر روز لغتت از بین بروم. باور کن گاهی جدا شدن بهترین آرزوی دنیاست.